

انقلاب اسلامی و آینده چالش با پارادایم «ترقی»

محمدجواد هراتی*

چکیده

از زمان ظهور پارادایم «ترقی غربی» که وجه مسلط آن اخذ مبانی معرفتی غرب برای وصول به ترقی بوده، الگوی دیگری در چالش با آن قرار گرفت که استفاده از مبانی معرفتی دینی و مقتضیات درونی جامعه ایران را برای رسیدن به پیشرفت ضروری می‌دانست. تسلط پارادایم «شبه‌ترقی غربی» در دوره پهلوی موجب شد تا استفاده از ظواهر غرب به‌بازاری برای وابستگی، تخریب ساختارهای اجتماعی و غارت ایران به کار رود. براین اساس، شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران در چالش با «ترقی» و «شبه‌ترقی» به‌عنوان نقطه عطفی در طرح الگوی پیشرفت، سیر تکاملی و تبدیل شدن آن به یک پارادایم مسلط به‌شمار می‌آید. در این مقاله تلاش می‌شود تا ضمن تبیین چالش میان این دو پارادایم در عصر جمهوری اسلامی، تحلیلی از آینده چالش میان این دو نیز ارائه شود.

واژگان کلیدی

پارادایم ترقی، شبه‌ترقی غربی، الگوی پیشرفت، انقلاب اسلامی، آینده.

mjharaty@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۰/۴/۱۵

* استادیار دانشگاه بوعلی سینا.

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۱۲

مقدمه

از زمان ارتباط ایران و غرب در قرن نوزدهم، نوعی پارادایم فکری در ایران معاصر شکل گرفت که به دنبال ایجاد ترقی غربی در ایران بود و برای رسیدن به آن، بستر وابستگی را نیز فراهم آورده و حتی شبیه غرب شدن به عنوان ابزاری برای چپاول ایران به کار رفت. در برابر پارادایم «ترقی غربی» نگاهی دیگر به مقوله پیشرفت وجود داشته و دارد که وصول به آن را بر مبنای مقتضیات بومی میسر می‌داند که در این مقاله از آن با عنوان الگوی پیشرفت یاد می‌شود. بدین ترتیب، چالش میان «ترقی» و «شبه‌ترقی» غربی، زمینه‌ساز بسیاری از تحولات اجتماعی - سیاسی ایران معاصر شده است.

عمده‌ترین مسئله‌ای که در این مقاله مطرح می‌شود، تبیین چالش میان این دو نگرش در دوره قبل و پس از انقلاب اسلامی و ارائه تصویری از آینده این چالش است. تحلیل چالش تاریخی میان پارادایم ترقی و شبه‌ترقی غربی و سیر تکاملی الگوی پیشرفت که انقلاب اسلامی را می‌توان به عنوان یکی از حلقه‌های تکاملی این الگوی تحلیل دانست که با تأکید بر داشته‌های درونی و هویت فرهنگی به وقوع پیوسته، از جمله اهداف این مقاله است. پس از انقلاب اسلامی که در چالشی با شبه‌ترقی غربی روی داد، الگوی پیشرفت به عنوان پارادایمی مسلط درآمد که تأثیرات فراوانی را در سطح داخلی و خارجی ایجاد کرد، اما در عین حال در مقاطعی از تاریخ جمهوری اسلامی نیز پارادایم پیشرفت اسلامی در چالش‌هایی با قرائت‌های جدید از ترقی غربی مواجه می‌شود. بنابراین تحلیل چالش میان ترقی غربی و پیشرفت اسلامی در عصر جمهوری اسلامی ایران نیز به منظور ارائه تحلیلی از آینده این چالش، مهم و ضروری خواهد بود.

پارادایم شبه‌ترقی غربی

خاستگاه تاریخی شکل‌گیری پارادایم ترقی غربی را می‌توان به قرن نوزدهم و ارتباط ایران و غرب دانست. در این دوران که مقارن با پیشرفت‌های تکنولوژی در غرب و همچنین تأثیرات ناشی از انقلاب صنعتی در اروپا بوده، چشم بسیاری از روشنفکران غرب‌گرا خیره شده و

مقایسه وضعیت غرب و ایران، این سؤال اساسی را برای تحصیل کرده‌های غرب، اشراف و درباریانی که برای نخستین بار به اروپا سفر کرده بودند مطرح کرد که چرا غرب پیش رفت و ایران عقب ماند. (علمداری، ۱۳۸۰: ۳۲)

در پاسخ به سؤال مذکور، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شد. برخی از این دیدگاه‌ها به دنبال استفاده از تجربه غرب برای رسیدن به پیشرفت بود که در نهایت، اخذ مبانی معرفتی غرب و نفی سنت را برای رسیدن به پیشرفت، ضروری دانسته و ستیز خود با سنت را آغاز کرد. (همان: ۳۳)

این گروه، «ترقی غربی» را برای ایرانیان ضروری دانستند. لذا گفتمان مدرنیته به‌ویژه در بُعد سیاسی و فرهنگی از این پس در ایران به عنوان نسخه درمان بخش مطرح شد؛ تا بدانجاکه پاره‌ای از روشنفکران در این جهت، حتی مقدسات خود را نادیده انگاشتند. (پارسانیا: ۱۳۸۰)

بنابراین، واژه «ترقی» در این دوران به عنوان مفهومی بود که به وضعیت اتفاق افتاده در غرب اطلاق می‌شد و گروهی که خواستار پیشرفت ایران به شیوه غربی بودند را ترقی خواهان می‌نامیم. نگاه ترقی خواه با اصالت دادن به پیشرفت‌های مادی، بر این باور بود که پیشرفت‌های غرب ریشه در مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی آن دارد و لازمه حرکت رو به جلو، ترقی غربی و تغییر در مبادی فکری و عقیدتی است.

این نگره، راه علاج را تنها، مراجعه به علم غربی می‌دانست. معتقدان اولیه آن نیز می‌گفتند که باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد. در این دیدگاه، سنت - و به خصوص دین - در تعارض با مدرنیته قرار داشت. این تعارض، در افکار روشنفکران دوران مشروطه به شکل سنت‌گریزی و دفاع از مدرنیته مشاهده‌پذیر است. افرادی نظیر آخوندزاده، میرزاآقاخان کرمانی، ملک‌خان، تقی‌زاده و طالبوف از این دسته‌اند.

پارادایم ترقی غربی در اواخر عصر قاجاریه در قالب مشروطه غرب‌گرا مطرح شد. در عصر پهلوی اول که از آن با عنوان «شبه‌ترقی» یاد می‌شود، در قالب نوسازی اجتماعی - اقتصادی و با باستان‌گرایی دنبال شد و در عصر پهلوی دوم در قالب «توسعه وابسته» مطرح گردید که از جمله اهداف این دوره، وابستگی و چپاول ایران بود.

چالش‌های شکل گرفته در مقابل اساس این پارادایم فکری موجب شد تا در مقاطعی از تاریخ، پارادایم ترقی غرب‌گرا شکل التقاطی به خود گیرد. هرچند وقوع انقلاب اسلامی نفی

ترقی غرب‌گرای خالص بود، این گفتمان در دوره مابعد انقلاب به حرکت خزنده خود ادامه داد و در برخی مقاطع پس از انقلاب با قرائتی دینی وارد عرصه جریان‌های فکری شده و زمینه‌ساز برخی از اقدامات در عرصه اجرایی کشور شد که با پارادایم پیشرفت اسلامی انقلاب نیز فاصله داشت.

درخصوص احصای شاخصه‌های پارادایم ترقی غربی، می‌توان به استفاده صریح یا پوشیده از مبانی فکری غرب در عرصه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا فکری و معرفت‌شناختی اشاره کرد و در مجموع، نوعی وابستگی فکری و عملی به الگوهای بیرونی را در نظر داشت. عمده‌ترین شاخص «شبه‌ترقی» در عصر پهلوی نیز رسیدن به ظواهری از فرهنگ غرب به‌منظور ایجاد وابستگی و چپاول بود.

الگوی پیشرفت اسلامی

الگوی پیشرفت اسلامی که پیشرفت را با استفاده از مبانی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی و مقتضیات بومی ممکن می‌دانست، به‌عنوان چالشی در مقابل پارادایم «ترقی غربی»، از ابتدای شکل‌گیری آن به حساب می‌آمد. معتقدان به این الگو بر آن بودند که نسخه برون‌رفت از وضعیت عقب‌ماندگی باید برمبنای مقتضیات بومی و مبتنی بر مختصات هویت اسلامی - ایرانی تدوین شود.

از جمله پیش‌زمینه‌های این الگو چنین بود که پس از پیدایش اسلام و شکل‌گیری نخستین آن، مسلمانان توانستند در کوتاه‌مدت، بسیاری از سرزمین‌ها را تصرف کنند و در پی آشنایی با علوم مختلف به تمدنی شکوفا برسند؛ آن‌گونه که می‌توان آموزه‌های علمی و فرهنگی، ملک‌داری و تأسیسات تمدنی مسلمانان را در قرون متمادی بی‌نظیر دانست، به‌ویژه قرن چهارم هجری که به «عصر طلایی» شهرت دارد. (قادری، ۱۳۷۵: ۲۰۰) اما این تمدن پس از چندی رو به ضعف نهاد و مسلمانان در برابر اروپاییان تضعیف شدند. بنابراین، علت عقب‌ماندگی مسلمانان بی‌گمان در فرهنگ بومی نبود، بلکه به‌عکس باید آن‌را در فاصله‌گرفتن از فرهنگ بومی و دینی جستجو کرد.

در این الگو برخلاف ترقی غربی، رسیدن به پیشرفت، تنها در سایه دلبستگی به فرهنگ

خودی (اسلام) و جلوگیری از تسلط بیگانگان میسر است؛ الگویی که بی‌شک به دنبال استقلال طلبی و هویت‌خواهی شکل خواهد گرفت. از سویی دیگر این الگو در پی احیای تمدن اسلامی بود که جهان اسلام را چندین قرن به عنوان پیشرفته‌ترین تمدن در جهان معرفی کرد. براین اساس، متفکران اسلامی معاصر، موضوع بیداری اسلامی و احیای این تمدن را به عنوان راهی برای نجات مسلمانان و رسیدن به عزت و افتخار مجدد، ترسیم کردند. پیش‌زمینه‌های قوت‌گرفتن این الگو، معلول شکل‌گیری پدیده‌ای به نام بیداری اسلامی بود که این موضوع نیز خود معلول عوامل مختلف بود و موجب شد تا الگوی پیشرفت در حوادث مختلف و در چالش با ترقی غربی، روند شکل‌گیری و تکامل خود را از قرن نوزدهم به بعد آغاز کرده و پس از طی مراحل مختلف و در انقلاب اسلامی ایران به نقطه‌ای از تکامل خود برسد و در جمهوری اسلامی ایران، مراحل دیگری از تکامل خود را طی کند. نگاهی به سیر تاریخی چگونگی چالش میان دو پارادایم مذکور می‌تواند ما را در تحلیل چالش‌های حاضر در جمهوری اسلامی ایران و همچنین آینده چالش میان این دو، کمک کند.

چالش پارادایم ترقی غربی و الگوی پیشرفت اسلامی در عصر مشروطه

انقلاب مشروطیت به عنوان یکی از مقاطع مهم در تاریخ معاصر ایران، یکی از نقاط عطف تاریخی در چالش میان پارادایم ترقی و الگوی پیشرفت اسلامی است. مشروطه از یک سو حرکتی بزرگ در تاریخ معاصر ایران بود که با رهبری همسو و بلامنازع علما در جریان جنبش عدالت‌خانه شکل گرفت و در مقابل این جریان اصیل، نگرش دیگری در قالب الگوی غربی به دنبال انحراف از حرکت اصیل بود.

چالش میان این دو عصر مشروطه را می‌توان در قالب دو نگرش مشروطه مشروعه بر مبنای اسلام و مشروطه غربی جستجو کرد. هرچند که هر دو بر محدود شدن استبداد و قانون‌گرایی تأکید می‌کردند اما تفاوت اساسی آنها در این بود که در مشروطه مشروعه، بحث از محدودیت استبداد و قانون‌گرایی در قالب شرع اسلام مطرح می‌شد و این در حالی است که مشروطه غربی این موضوع را در قالب قانون عرف و بر مبنای نگاه امانیستی خود و ضدیت با مذهب جستجو می‌کرد.

در پی ایجاد این جریانات، اختلاف در صف واحد ملت شکل گرفت و روشنفکران غربزده، مبارزاتی را که خواهان تغییرات در چارچوب شرع اسلام بود، به نفع خود پایان دادند و با حذف علما - اعم از مشروطه خواه و مشروعه خواه - زمام امور را در مسیر تحقق ترقی خواهی در دست گرفتند. بدین ترتیب، ترقی غربی در اواخر عصر قاجار بر مشروطیت چیره شد و مبارزه با فرهنگ و هویت بومی ایران را در راستای رسیدن به ترقی غربی در دستور کار خود قرار داد. چنین وضعیتی مشروطه را با مشکلات بسیاری روبه رو کرد و سرانجام آن را به شکست کشانید. این حرکت، زمینه ای را فراهم کرد که روشنفکران بتوانند به ترویج غرب گرایی در ایران بپردازند. همین نگرش ترقی غربی زمینه های روی کار آمدن استبداد رضاخان را نیز فراهم کرد و از آن پس نیز در عصر پهلوی، غرب گرایی وابسته بر جامعه ایران حاکم شد. بدین ترتیب، وابستگی در عصر پهلوی در قالب شبه ترقی غربی به پارادایم مسلط از دیدگاه حاکمان تبدیل شد. در حقیقت با توجه به اینکه دین و مذهب یکی از مهم ترین عوامل مقاومت در برابر وابستگی و چپاول دولت مردان عصر پهلوی بود، استفاده از ظواهر غرب برای رسیدن به اهداف چپاول گرایانه از سوی دولت پهلوی مطلوب بود. بنابراین می باید با استفاده از ایده رسیدن به غرب، راه وابستگی ایران و نفی هویت درونی را دنبال می کردند.

از این پارادایم با عنوان «شبه ترقی» یاد می کنیم. شبه ترقی به معنای وضعیتی است که پیشرفت های مادی در آن دیده نمی شود و صرفاً با اتکا به درآمدهای نفتی و یا ابزار زور و قدرت، برخی از مظاهر فرهنگ غرب در کشور پیاده می شود. بنابراین، هدف اصلی این فرهنگ، پیشرفت و ترقی نیست بلکه هدف اساسی، وابستگی است.

شبه ترقی غربی در عصر پهلوی و وابستگی

روی کار آمدن رضاخان به کمک انگلیسی ها و همچنین اقدامات وی بر پایه غرب گرایی و مقارن شدن آن با عصر نوسازی، بستر لازم برای اقدامات رضاخان در حوزه های مختلف را فراهم کرد. با روی کار آمدن پهلوی اول، فضای موجود در جهان به گونه ای بود که کشورها به نوسازی اقتصادی - اجتماعی ترغیب می شدند تا از این حیث، متناسب با فضای عصر جدید گردیده و زمینه های وابستگی در آنها فراهم شود.

تأثیرات فکری طبقه جدید تحصیل کردگان غرب در کنار طبقه حاکم، بیش از هر عامل دیگری سبب رویکرد پهلوی اول به شبه‌مدرنیزاسیون غربی در کشور بود. این مسئله در کنار تحولاتی که «مصطفی کمال» در ترکیه به‌راه انداخت، توجه شاه و حامیان او را به‌خود جلب کرد و آنان را به‌اقتباس از اقدامات ضد‌مذهبی آتاتورک فراخواند.

نوسازی رضاشاه در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و به‌ویژه فرهنگی آغاز شد. وی نوسازی اقتصادی و سپس صنعتی را برپایه اقداماتی اجتماعی و آموزشی بنا نهاد که ساختار آن برگرفته از مبانی مدرنیته بود. رضاشاه در فضای سیاسی و بین‌المللی آن روز، به‌دور از نفوذ روحانیان، تنها به‌ساختار نوین اقتصادی با کارخانه‌های عظیم دولتی، شبکه‌های ارتباطی و بانک‌های سرمایه‌گذاری می‌اندیشید و هدف او در درازمدت ایجاد جامعه‌ای شبه‌غربی بود؛ آن هم با غیردینی کردن جامعه. (فوران، ۱۳۷۸: ۳۴۱)

از عمده‌ترین اهداف تأسیس سازمان‌های مذکور، می‌توان به‌آماده‌سازی اذهان عمومی برای پذیرش تغییرات اجتماعی و تلاش در القای برخی مفاهیم مانند شاه‌پرستی و نفی فرهنگ بومی اشاره نمود که البته از این سیاست‌ها استقبال نشد؛ قیام‌های شکل‌گرفته علیه سیاست‌های فرهنگی وی، مثبت این مدعا است.

مخالفت روحانیان و بسیاری از طبقات جامعه با قانون اتحاد لباس، مقابله با سیاست کشف حجاب و نیز ستیز با ایدئولوژی فرهنگی و سیاسی رضاشاه که در قالب نشر یا شعر از سوی بسیاری از روشنفکران تجلی یافت، جملگی نمایانگر عدم‌پذیرش هویتی فرهنگی است که رضاشاه بر ایرانیان تحمیل کرد و این مسئله، چالشی بزرگ در راه شبه‌ترقی غربی رضاخان بود. رضاخان در طول دوران سلطنت خود، به‌قدرت نظامی و ثروت اقتصادی فراوانی دست یافت و همه را در دست خود متمرکز کرد و بدین‌ترتیب آنچه با عنوان «ترقی غربی» در ایران اجرا شد صرفاً تحمیل فرهنگ ضد‌دینی آن بود تا از این طریق بتواند مقاومت دین در برابر اقدامات خود را از بین ببرد. بنابراین، از این پارادایم در دوره رضاخان با عنوان «شبه‌ترقی غربی» نام می‌بریم که نه‌تنها زمینه‌های پیشرفت ایران را فراهم نکرد بلکه پایه‌ریز اقتصادی بود که بعدها آسیب‌های فراوانی را برای ایران به‌دنبال داشت.

با تغییر شرایط گفتمان‌های حاکم در غرب پس از جنگ جهانی دوم و مطرح‌شدن گفتمان

دیگری تحت عنوان «توسعه»، شبه‌ترقی غربی در عصر پهلوی دوم نیز متأثر از همین گفتمان دنبال شد؛ بدین‌بیان که با توجه به مقتضیات و شرایط ایران پس از جنگ جهانی دوم و تحمیل الگوهای توسعه از سوی کشورهای قدرتمند بر جهان، دولت پهلوی نیز از ظاهر این الگوها بهره‌مند شد. از این‌رو، بی‌تردید سیاست‌های شکل گرفته در این دوران باید از همین منظر تحلیل شود. البته با توجه به رقابت میان دو ابرقدرت بعد از جنگ، فشاری بیرونی نیز در این حرکت بر اجرای الگوهای مذکور مؤثر بود. (هراتی، ۱۳۸۹: ۱۳۹)

هدف اساسی الگوهای توسعه این بود که جوامع بی‌طرف را به‌غرب نزدیک کنند تا از این طریق، منافع آنها در مقابل کمونیسم به‌خطر نیفتد. در این دوران برای رسیدن به توسعه، لازم بود تحولات فرهنگی و ارزشی در جامعه ایران اتفاق افتد تا فرهنگ موجود را متناسب با فرهنگ توسعه به‌پیش برد. برای این منظور، ایجاد تحولات فرهنگی از سوی مجریان برنامه توسعه، امری ضروری بود. بنابراین، پهلوی دوم در راستای پیشبرد اهداف توسعه، تلاش‌های پدر خود را ادامه داد تا از یک‌سو مقدمات مشروعیت‌بخشی به‌خود و از سوی دیگر زمینه، اجرای الگوهای تحمیلی توسعه را در ایران فراهم آورد تا ساختار اجتماعی ایران، همسو با منافع غرب پیش رود.

در این دوران، نظریه‌پردازان مکتب مدرنیزاسیون - که یکی از الگوهای توسعه به‌شمار می‌رود - معتقد بودند جوامع جهان سوم (با به‌تعبیر آنها جوامع سنتی) ضرورتاً ناچارند حرکت به‌سمت مدرن شدن را در مسیری که غرب پیموده است، آغاز کنند. از نگاه آنان، جامعه مدرن با زوال جامعه سنتی به‌وجود می‌آید که در نتیجه آن، اقتصاد معیشتی (مبتنی بر کشاورزی)، فرهنگ سنت‌گرا و نیز نظام سیاسی (بر مبنای الیگارشی) از بین می‌رود و به‌جای آن، نظام اقتصاد صنعتی و سرمایه‌داری فرهنگ مدرن می‌نشیند و از سوی طبقه متوسط نوین و نظام مردم‌سالارانه نیز گسترش می‌یابد. (هزاوه‌ای، ۱۳۸۵: ۱۶۷) برای رسیدن به این‌هدف، برنامه مدرنیزاسیون غربی در ایران با پنج‌برنامه توسعه اقتصادی - اجتماعی از اواسط دهه ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۵۶ اجرا شد.

محمد رضا پهلوی از همان آغاز، آشکارا الگوی راهبردی خود را بر سیاست‌ها و اقدامات پدرش استوار کرد؛ موضوعی که در بسیاری از سخنرانی‌های وی به‌صراحت آمده است.

(پهلوی، بی تا: ۵۳) بدین ترتیب، غرب‌گرایی پهلوی دوم از اساس و به‌صراحت در تعارض با مبانی دینی بود. درعین حال، آنچه که در دوره پهلوی دوم در قالب «شبه‌ترقی» غربی روی داد، همانند عصر پهلوی اول، به‌دنبال چپاول ایران و به‌عنوان ابزاری برای وابستگی به‌کار گرفته شد.

فرآیند تکاملی الگوی پیشرفت اسلامی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی

با توجه به شرایط پیش‌آمده برای ایرانیان در دو قرن اخیر، آنها تلاش کردند تا از وضعیت وضعی که بخشی از آن به‌دلیل سلطه استعمار و بخشی دیگر به‌سبب سیطره حاکمان نالایق اسلامی بود بیرون بیایند. در این تلاش، متفکران و مصلحان دینی به‌دنبال استفاده از آموزه‌های اسلامی برای برون‌رفت از بحران در جوامع اسلامی و بازگشت مجدد به‌شکوه گذشته بودند. از این پدیده به‌عنوان بیداری اسلامی نیز یاد می‌شود. (ولایتی، ۱۳۸۵: ۴ / ۳۵ - ۲۳) بدون شک، حوادث، جنبش‌ها، شخصیت‌های گوناگون و اراده ملت ایران در این بیداری نقش بسزایی داشته است. بیداری به‌نوبه خود تأثیر فراوانی بر تقویت الگوی پیشرفت اسلامی داشت.

یکی از نقاط عطف و آغازین بیداری اسلامی در ایران معاصر که تقویت و تکامل الگوی پیشرفت را به‌دنبال داشت، جنگ‌های ایران و روس در دوران قاجار بود. حفظ اساس اسلام و دین در مقابله با استبداد داخلی با به‌کار بستن قاعده «نفی سبیل» براساس آیه

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. (نساء: ۴: ۱۴۱)

خداوند، هرگز راهی برای تسلط کافران بر مؤمنان قرار نداده است.

در رویارویی با استعمارگران خارجی، است. این مواجهه و برخی تحولات اجتماعی، موجب حضور مراجع تقلید و نیروهای مذهبی در عرصه مقابله با دشمن خارجی شد. (ولایتی، ۱۳۸۵: ۲۲۵)

از سویی دیگر، پس از پایه‌گذاری مکتب اصولی، عالمان شیعه با پدیده‌ای به‌نام استعمار خارجی روبه‌رو شدند و با تکیه بر قاعده فقهی «نفی سبیل» در برابر آن، موضع گرفتند. بدین ترتیب، در تفکر نوین انقلابی شیعه، تفسیرهای «دعوت‌کننده به آرامش»، «انفعال»

و «تسلیم» کنار نهاده شد و روحیه انقلابی و مبارزه، جای آن را گرفت. (هنری لطیف‌پور، ۱۳۷۶: ۱۷۰)

چنین وضعیتی، چندی بعد، زمینه‌ای برای جنبش تنباکو که به‌عنوان اولین مقاومت همگانی در برابر استبداد و بر مبنای نفی استعمار است را فراهم کرد. این نهضت بیش از دیگر جریان‌های سیاسی و مذهبی نقش بیدارگرانه داشته و در روند تکاملی الگوی پیشرفت اسلامی نقش مؤثری ایفا کرده است. این اهمیت به‌دلایل گوناگونی بود؛ مانند گستره جغرافیایی، وحدت در حرکت، نفوذ مرجعیت شیعه، غیاب روشنفکران و اصلاح‌طلبان در جریان نهضت، گسترش شبکه اطلاع‌رسانی میان نهادهای مذهبی و نیز پیروزی جریان سیاسی - مذهبی بر استبداد داخلی و استعمار خارجی. این واقعه ضداستبدادی و ضداستعماری، بر روند تکاملی بیداری اسلامی و پیشرفت، آثار فراوانی برجای نهاد. (همان: ۲۲۵)

پس از تجربه تنباکو، زمینه جنبش عدالت‌خانه به‌منظور تأسیس نهاد قانونی و قانون‌گرایی شکل گرفت که به مشروطیت انجامید. در میان علما و مردم، اختلافی برای فهم معنا و ضرورت عدالت‌خانه که نهادی بومی و همه‌فهم به‌شمار می‌رفت، وجود نداشت و از این‌رو همگان به‌صورتی یکپارچه در مسیر تحقق آن می‌کوشیدند. در این زمینه، علما و مردم خواستار تشکیل نهادی بودند که برگرفته از اسلام و منطبق بر آن باشد و بتواند از ظلم‌ها بکاهد و عدالت را بگستراند.

اما در عین حال، بنا به دلایل مختلف که یکی از آنها نگرش روشنفکران می‌باشد، نگاه ترقی‌گربی در این دوران حاکم شده و جنبش اصیل، به‌انحراف رفته و همچنین زمینه‌ای برای شکست مشروطیت و حاکمیت استبداد شد.

الگوی پیشرفت پس از شکست نهضت مشروطه و غالب‌شدن «ترقی‌گربی» بر آن، تا مدت‌ها سرخورده شده و در انزوا فرو رفت. این وضعیت به‌ویژه در عصر پهلوی اول و با عنایت به ساختار استبدادی رضاخان، به‌وضوح دیده می‌شد و نتوانست فعالیت چشمگیری از خود نشان دهد. این الگو علی‌رغم محدودیت‌های ایجادشده از سوی دولت، به حرکت تکاملی خود ادامه داد. تأسیس حوزه علمی قم به کوشش آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری‌یزدی را می‌توان در

این راستا تلقی کرد که عمده‌ترین نتیجه آن، انتقال مرکزیت مرجعیت شیعه از حوزه علمیه نجف به حوزه قم بود که تأثیرات بسیاری در جامعه و مردم ایران بر جای نهاد. (بصیرت‌منش، ۱۳۷۶: ۲۳۵ و ۲۳۶) دیری نپایید که این حوزه در مبارزه با افکار کمونیستی و اقدامات ضددینی رضاشاه معروف شد و خلأ موجود در پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و نیازهای جامعه در امور دینی را پر کرد.

با پایان یافتن دوره شانزده‌ساله حکومت رضاخان، الگوی پیشرفت وارد مرحله تازه‌ای شد و با توجه به شرایط سیاسی به‌وجودآمده پس از رضاخان، فرصت‌هایی برای حضور الگوی پیشرفت و چالش آن با شبه‌ترقی وابسته آغاز شد.

در این فضای نسبتاً آماده سیاسی، نیروهای مذهبی روحانی و غیرروحانی، کوشش خود را برای از میان بردن فضای ضددینی تحمیل‌شده بر جامعه و احیای اندیشه دینی و بیداری اسلامی آغاز کردند. در این میان، حوزه علمیه قم با وارد کردن نخستین نسل دانش‌آموختگان نواندیش خود، حیات نوینی را برای هدایت مذهبی جامعه به‌ارمغان آورد.

ورود آیت‌الله بروجردی به‌عرصه مرجعیت نیز رخداد دیگر این دهه بود. ایشان در سال ۱۳۲۳ با ورود به حوزه علمیه قم، سرآغاز تحولی عظیم در مرجعیت شیعه شد.

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های ظهور الگوی پیشرفت، ملی‌شدن صنعت نفت است که در راستای هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی شکل گرفت. این نهضت، مهم‌ترین حرکت ضداستعماری دهه ۱۳۲۰ به‌شمار می‌رود. سخنرانی‌ها و فتاوی آیت‌الله کاشانی، به‌مبارزه مردم مشروعیت دینی بخشید و از سویی با برهان‌های عقلی و شرعی خود، لزوم ملی‌شدن را نیز تبیین کرد. (گل‌بیدی، ۱۳۸۰: ۲۲۰) قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که با فتاوی آیت‌الله کاشانی صورت گرفت و بر مبنای استقلال‌طلبی و نفی استعمار بود، گام مؤثری در تقویت این الگو داشت. این حرکت در واقع، اوج قدرت و نیرومندی مرجعیت شیعه و نهاد دینی در مسایل سیاسی با پیشینه نفی استعمار و سلطه بیگانگان در این دوره را می‌نمایاند. این جنبش نیز همانند مشروطیت، تجربه‌های فراوانی را در اختیار گذاشت. از این پس نیز درخواست‌ها به‌گونه‌ای است که خواستار تحولاتی اساسی در ساختارهای حاکمیت می‌شود.

همچنین در این دوران، در دانشگاه‌ها نیز که کانون برخورد افکار مختلف بود، تفکر دفاع

از اسلام و هویت دینی و فراهم کردن زمینه‌ای برای رسیدن به پیشرفت بر مبنای دیدگاه‌های اسلامی بود. هدف این حرکت، پیراستن اسلام از باورهای نادرست و معرفی اسلام به‌عنوان دینی سازگار با علم، عدالت اجتماعی، برابری و آزادی بود که در ضمن، با جهل، ظلم و نبرابری و استبداد و استعمار نیز در تعارض است. (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۲۰ - ۱۱۵)

دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با توجه به احیای تفکر دینی و روند تکاملی الگوی پیشرفت در تاریخ معاصر ایران و شکل‌گیری زمینه‌های پیروزی انقلاب اسلامی، جایگاه ویژه‌ای دارد. در این دودمه، جریانی اصیل در شکل و محتوای حقیقی آن، در عرصه تفکر نوین دینی پدید آمد که رهبر واقعی و بی‌منازع آن، امام خمینی علیه السلام بود.

درواقع، اغلب گروه‌های مذهبی دریافتند که تنها راه نجات اسلام از تسلط مکتب‌های فکری رقیب، پرداختن به مبارزه‌ای عقیدتی - سیاسی و روی آوردن به مرجعیت دینی - سیاسی است. بی‌تردید، این رویکرد با جهت‌گیری فکری قشرهای متوسط، میانه‌رو و روشنفکر جامعه نیز سازگاری بیشتری داشت. (بروجردی، ۱۳۷۸: ۱۴۰)

اسلام سیاسی احیاشده به کمک آرای امام خمینی علیه السلام که به‌طور مشخص با انتشار کتاب «کشف الاسرار» رشد یافت، به تدریج اساس فعالیت و رقابت سیاسی شد و در طول دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۷ به‌صورت یک ایدئولوژی برتر درآمد.

همچنین برقراری حکومت اسلامی با الگوی «ولایت فقیه» در دیدگاه امام خمینی علیه السلام، فرآیند تکاملی الگوی پیشرفت اسلامی را رونق بسیاری بخشید. اصول و مبانی این تفکر، حاکی از نفی صریح سلطنت و ارائه نظریه «ضرورت تشکیل حکومت اسلامی» برای رسیدن به اهداف متعالی بود.

قیام پانزده خرداد را می‌توان نمودار گرایش جدی‌تر روحانیان به فعالیت‌های سیاسی دانست. بازاریان نیز با چرخش از ایدئولوژی ملی‌گرایانه دهه‌های پیش، به‌سوی ایدئولوژی اسلام سیاسی به‌رهبری مراجع تقلید و روحانیان روی آوردند. بدین ترتیب با قیام پانزدهم خرداد، پارادایم مذکور به جریان قدرتمندی بدل گردید.

از سال ۱۳۴۸ با طرح نظریه حکومت اسلامی از سوی امام خمینی علیه السلام، پارادایم پیشرفت

اسلامی وارد مرحله تازه‌ای شد که در آن، علاوه بر خواسته‌های قبل که در جنبش‌ها و قیام‌ها مطرح شده بود، شکل‌گیری دولتی اسلامی را به‌عنوان زمینه‌ای برای رسیدن به پیشرفت و نفی شبه‌ترقی غربی وابسته، خواستار بود.

بدین ترتیب، با این سیر تکاملی که برمبنای استقلال‌خواهی و هویت‌خواهی شکل گرفت و حکومت اسلامی را راه برون‌رفت از مشکلات ایجادشده در ترقی‌خواهی غربی می‌دانست، زمینه‌ای برای بسیج سیاسی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی و حرکت به‌سوی پیشرفت فراهم شد. لذا انقلاب اسلامی به‌عنوان نقطه عطف در الگوی پیشرفت به‌شمار می‌آید که از آن پس به پارادایمی مسلط بدل گردید.

از این منظر، انقلاب اسلامی که در نفی شبه‌ترقی غربی و در راستای هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی ایجاد شد، با خود الگویی به‌همراه داشت که پیشرفت را نه برمبنای وابستگی به غرب، بلکه برپایه دل‌بستگی به‌هویت و فرهنگ خودی می‌دانست.

هر چند انقلاب اسلامی، اساساً به‌دنبال پیشرفت و نفی‌ترقی و شبه‌ترقی غربی بود و در مقطعی از انقلاب نیز این نگرش حاکم بود، لکن پس از گذشت مدتی، جریان «ترقی غربی» با شیوه‌های مختلف و بعضاً با قرائت‌های دینی، راه نفوذ خود به‌جامعه را پیدا کرده و شاهد نوع دیگری از چالش میان دومقوله مذکور در برخی مقاطع تاریخ جمهوری اسلامی ایران هستیم.

چالش پارادایم ترقی غربی و پیشرفت اسلامی در عصر ج.ا. ایران

انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران، چالشی در برابر ترقی غربی وابسته و تلاشی در راستای حاکمیت پارادایم پیشرفت بود که البته پیگیری این آرمان‌ها با چالش داخلی و خارجی همراه بود. از جمله این چالش‌ها می‌توان به‌جنگ تحمیلی اشاره نمود که برخی از پتانسیل‌ها در این زمینه را صرف خود ساخت و البته فرصت‌هایی را نیز برای نظام فراهم آورد.

پس از پایان جنگ، کشور به‌لحاظ اقتصادی در وضعیت دشواری قرار گرفت که لازم بود به‌سرعت سامان یابد. از این‌رو، نیاز به برنامه‌های ضربتی و کوتاه‌مدت برای بازسازی و جبران خسارات ناشی از جنگ، به‌شدت احساس شد. یکی از بحث‌های در این زمینه، استفاده از

الگویی پیش‌ساخته برای بازسازی کشور بود. به‌همین‌رو، در سطح سازمان برنامه و بودجه و نیز دستگاه‌های اجرایی دیگر، گام‌های نخستین برای تدوین برنامه‌ای با عنوان برنامه اول توسعه کشور برداشته شد. (مؤمنی، ۱۳۷۴: ۱۳۰)

در این زمان، تلاش‌هایی برای تحقق آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی صورت گرفت و هدف آن بر سازندگی و رفع مشکلات اقتصادی کشور پس از جنگ متمرکز گردید که در ذیل گفتمان سازندگی و توسعه اقتصادی مطرح می‌شود.

طرح برنامه‌ای به‌نام «برنامه تعدیل اقتصادی» که از آن پس، در بسیاری از موارد، برنامه پنج‌ساله اول و دیگر برنامه‌های بعدی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد، از جمله نکات مهم و درخور توجه در این زمینه است. درحقیقت، با توجه به الگوبرداری این برنامه از مدل‌های غربی، پیامدهای پیش‌بینی‌نشده‌ای به‌وجود آمد و مشکلاتی را برای وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران پدید آورد.

سیاست تعدیل، درحقیقت به‌توصیه نهادهای بین‌المللی و نظام سرمایه‌داری برای توسعه در کشورهای جهان سوم صورت می‌گیرد و لازمه اجرای آن و استفاده از حمایت‌های این نهادهای بین‌المللی، اجرای برخی از برنامه‌های مورد نظر آنان است. (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲)

بدین ترتیب، اجرای این برنامه‌ها مستلزم بهره‌گیری از الگوهای فرهنگی خاصی در کشور بود که از آن، به‌فرهنگ توسعه تعبیر می‌شود. به‌واقع در اجرای این برنامه‌ها نیاز به‌نوعی فرهنگ‌سازی - با تأکید بر اقتصاد مطلوب‌تر، رفاه حداکثری و افزایش ثروت - مطمح‌نظر قرار می‌گیرد.

بنابراین، هرچند انقلاب اسلامی حاکمیت پارادایم پیشرفت بر مبنای مقتضیات بومی و نفی مدرنیته بود، اما با پایان یافتن جنگ در رسیدن به پیشرفت، قرائت و تفسیری از پیشرفت شکل گرفت که گرایش‌هایی به پارادایم «ترقی» داشت. البته این نگرش، با نگاه ترقی غربی افراطی اولیه و دیدگاه شبه‌ترقی، تفاوت داشت اما نوع نگاه به‌مقوله توسعه و بهره‌گیری از الگوهای بیرونی برای رسیدن به آن، وجه ترقی غربی را به آن می‌داد. این نگرش چند سال بعد تقویت شده و با وضوح بیشتری در قالب طرح موضوع تقدم «توسعه سیاسی» بر توسعه اقتصادی مطرح شده و اخذ برخی از مبانی دمکراسی را به‌منظور پیشرفت، ضروری می‌دانست.

طرح بحث تهاجم فرهنگی در این سال‌ها، به‌ویژه از سوی رهبری نظام، از جمله مواردی است که توجه را به‌نفوذ فرهنگی غرب به‌شکلی بسیار خفی و غیرملموس در این دوران جلب می‌کند. بدین ترتیب، عدم تناسب الگوهای مطرح‌شده با مقتضیات فرهنگی جامعه ایران که با پارادایم پیشرفت فاصله گرفته بود، برخی چالش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را برای جامعه پدید آورد.

افزون بر این، الگوهای بیرونی توسعه، محصولات فکری سیاسی و اقتصادی خاصی را مانند سکولاریسم، سودآوری نامحدود، صنعتی‌شدن نامحدود، دولت‌سالاری، حاکمیت مطلق بخش خصوصی، فردگرایی مطلق و دنیاپرستی در پی داشت. (سریع القلم، ۱۳۷۵: ۵۰ و ۵۱) صاحب‌نظران اقتصادی و اجتماعی بر این باورند که اجرای این الگوها، ناخواسته موجب مشکلات اقتصادی و اجتماعی نظیر نابرابری اجتماعی نیز شد. این امر، تغییرات ارزشی و فرهنگی نیز در پی داشت که خود چالشی برای برنامه‌های بعدی به‌شمار می‌رفت. یکی از این تغییرات، تجمل‌گرایی و نیز تبدیل شدن ثروت به یک ارزش اجتماعی در میان برخی قشرهای جامعه بود. (رفیع‌پور، ۱۳۷۵: ۲۷۰ - ۲۴۵)

بدین ترتیب، فرآیند بازسازی اقتصادی در ایران که با عنوان توسعه ارائه شد، دارای مشخصه‌هایی بود که به‌تدریج موجب بروز شکاف‌هایی در جامعه از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شد. در این زمان، هنگام آغاز برنامه اول توسعه اقتصادی، سخنان برخی مسئولان، نشان‌دهنده نوع نگاه جدیدی بود که برای پیشرفت ایران برگزیده بودند. به‌همین دلیل، ارزش‌هایی در جامعه شکل گرفت که ارزش‌های پیشین را به‌چالش کشید. بدین ترتیب، به‌اقتضای ضرورت‌های سیاست و به‌دنبال ظهور گروه‌های جدید که خواهان نوسازی سیاسی بودند، به‌تدریج ارزش‌هایی که دارای رنگ و بوی ملی و اساطیری هستند، احیا شد و بر هویت ملی ایرانی در کنار هویت اسلامی تأکید گردید.

این وضعیت با ظهور نسل جدید وابسته به طبقات مدرن پس از دوم خرداد ۷۶ که در گذشته دچار انفعال شده بود، عرصه‌های تازه‌ای را برای گسترش گفتمان‌های مربوط به رابطه سنت و مدرنیسم فراهم ساخته و چالش‌هایی در راه پارادایم پیشرفت اسلامی - ایرانی ایجاد کرد و به‌عبارت دیگر، دوره جدیدی از چالش میان دو پارادایم شکل گرفت.

نگرش گفتمان اصلاحات به موضوع توسعه سیاسی، به وضوح، استفاده از الگوهای بیرونی و اخذ مبانی معرفتی بیرونی برای رسیدن به پیشرفت را نشان می‌دهد. از اهداف اساسی این گفتمان، ایجاد تغییرات براساس دموکراسی غربی بود.

گفتمان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی با بهره‌گیری از الگوهای بیرونی در برخی از موارد با پارادایم پیشرفت اسلامی در تضاد بود و در چالش اساسی با آن قرار می‌گرفت و پیامدهای فرهنگی خاصی را به دنبال داشت. سیاست‌های اجرا شده در این دوره، ناخواسته برخی پیامدهای اقتصادی خاص را به دنبال داشت که از آرمان‌های انقلاب اسلامی فاصله می‌گرفت. (همان: ۲۷۵ - ۲۵۵)

شکل‌گیری چالش‌های عمده میان پارادایم پیشرفت که بر مبنای اصول انقلابی است، با توسعه‌گرایی که به جریان ترقی، قرابت‌هایی دارد را می‌توان در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۴ و پس از آن و مطرح شدن گفتمان عدالت که به آرمان‌های انقلاب اسلامی نزدیک بود مشاهده نمود. برخی تحلیل‌گران، نتیجه انتخابات سال ۸۴ را واکنشی به جریان فکری حاکم شده بعد از دوران جنگ می‌دانند.

در حقیقت، موضوع محوری گفتمان عدالت، توجه به یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های انقلاب اسلامی، یعنی عدالت اجتماعی است که در تحولات بنیادی اجتماعی نقشی اساسی دارد و در قالب پارادایم پیشرفت مطرح است. معتقدان به این گفتمان، معتقدند که هر چند توسعه‌گرایی با هدف رسیدن به آرمان‌های انقلاب اسلامی صورت گرفته باشد، اگر مقتضیات بومی و هویتی در آن، کمتر مورد توجه قرار گیرد، نخواهد توانست ما را در دستیابی به آرمان‌های پیشرفت‌خواهانه انقلاب اسلامی موفق گرداند.

بدین ترتیب چالش میان دو پارادایم ترقی و پیشرفت در دوران جمهوری اسلامی ایران در قالب‌های مختلف مطرح شد که در نهایت همانند گذشته، پس از گذشت مدتی از حاکمیت گفتمان‌هایی که به «پارادایم ترقی» نزدیک بود، در چالش با آن، پارادایم پیشرفت توانست به گفتمان مسلط تبدیل گردد. اما سؤال این است که در آینده چالش میان این دو پارادایم، چه حوادثی روی خواهد داد.

تحلیلی از آینده انقلاب در چالش دوپارادایم

با عنایت به اینکه بسیاری از تحولات اجتماعی ایران در قالب چالش میان دوپارادایم تحلیل شد، توجه به آینده این دو نیز از مباحث ضروری است. در تلاش برای ارائه تحلیلی از آینده چالش، می‌توان از بررسی سه‌محور کمک گرفت. یکی استفاده از تجربه گذشته و ارائه تحلیلی از آینده است. محور دوم تلاش برای تبیین آینده چالش میان این دو براساس ماهیت انقلاب اسلامی و ماهیت پارادایم پیشرفت و محور سوم، استفاده از ماهیت پارادایم ترقی است.

یک. تجربه تاریخی و تحلیل آینده

در صورتی که بخواهیم براساس تجربه تاریخی به تحلیلی از آینده چالش میان دو مقوله بپردازیم، مشاهده می‌کنیم گرچه ترقی غربی با تبلیغات و بعضاً با فشارها و حمایت‌های بیرونی در تلاش برای اجرا در ایران بود اما همواره با ناکامی‌های اساسی مواجه شده و نظریه‌های بومی و درونی و مبتنی بر مبانی دینی اصیل، مقبولیت بیشتری در جامعه داشته است. بنابراین اگر این تجربه تاریخی را در نظر داشته باشیم می‌توان گفت که در آینده نیز الگوی ترقی با شیوه‌های مختلف، طرح خود را ارائه خواهد داد، اما به دلیل عدم تطابق با مقتضیات درونی جامعه ایران با ناکامی مواجه می‌شود.

از صدر مشروطه که به عنوان اولین چالش میان این دو الگو است، به دلیل عدم شناخت و آگاهی کافی، تمایلاتی به آن شد اما گذشت زمان و شناخت عمیق‌تر از آن، موجب تمایل کمتر به آن شد؛ به گونه‌ای که جریان ترقی غربی به‌ویژه در مقاطع پس از انقلاب مجبور شد تا با قرائت دینی وارد عرصه چالش با پارادایم پیشرفت شود. در نتیجه «ترقی غربی» در ایران، اساساً جریانی شکست‌خورده است مگر آنکه در قالب‌های عوام‌فربانه بتواند خود را عرضه کند.

علاوه بر تجربه تاریخی، به منظور تحلیل از آینده چالش میان این دو پارادایم، نگاهی به پارادوکس‌های درونی ترقی می‌تواند ما را در رسیدن به نتیجه بهتر هدایت کند. ترقی غربی در دهه‌های منتهی به انقلاب اسلامی و پس از آن، با رویکرد التقاطی و یا قرائت دینی وارد میدان شد، اما دچار پارادوکس‌های اساسی گردید. توضیح آنکه مبنای این پارادایم، بهره‌گیری از مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی غرب است و این در حالی است که در مقطعی پس از

انقلاب، تلاش می‌کند تا با استفاده از تفسیرها و قرائت‌های دینی، به‌توجیه استفاده از پارادایمی بپردازد که آشکارا در تضاد با مبانی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی است. وجود چنین پارادوکس‌هایی در رویکردهای جدید به‌ترقی غربی، اجازه بروز و ظهور اساسی به این پارادایم نخواهد داد و پارادایم پیشرفت که مبنایی بومی و اساسی دارد، فضای مناسب‌تری برای ظهور و بروز دارد.

دو. ماهیت انقلاب اسلامی، پارادایم پیشرفت و تحلیل آینده

انقلاب اسلامی در ایران، فصل جدیدی از هویت فرهنگی و تاریخی این سرزمین را رقم زد و طلیعه تمدنی تازه را نوید داد که بر ارزش‌ها و آرمان‌های قدسی دین اسلام استوار است. انقلاب اسلامی در یک نگاه تحلیلی - تاریخی، فراتر از یک پدیده اجتماعی یا واقعه تاریخی صرف است؛ زیرا شرایط و علل وقوع و استمرار آن، دربردارنده عناصری است که توان و استعداد ایجاد دگرگونی‌های جدی و بنیادی را در زندگی انسان معاصر داراست و به‌همین سبب، می‌بایست آن را پدیده‌ای تاریخ‌ساز و تحول‌آفرین در جهان معاصر قلمداد کرد که با نگاه خدامحور و با تکیه بر آموزه‌های دین اسلام و در چارچوب کلی نبرد حق علیه باطل، مسیر رو به‌رشد خود را می‌پیماید. (زمانی، ۱۳۸۸: ۵۶ - ۳۳) بدین ترتیب، ماهیت انقلاب اسلامی، هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی بوده و اساساً در چالش با پارادایم «ترقی غربی» و وابستگی است.

این موضوع در عبارات متفکران انقلاب اسلامی نیز دیده می‌شود؛ به‌عنوان نمونه شهید مطهری در این زمینه می‌فرماید:

مردم در شعار استقلال، می‌خواهد از نظر سیاسی خودش برای خودش تصمیم بگیرد، از نظر علمی خودش برای خودش طرح‌ریزی کند، خودش برای اقتصاد خودش نظر بدهد. و بالاتر از همه اینها می‌خواهد استقلال فرهنگی، فکری و مکتبی خود را به‌دست آورد و خودش برای خودش فکر کند و فرهنگ بسازد. ... (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۶۰ و ۱۶۱)

استاد شهید در ادامه با اشاره به‌گرایش روشنفکران خودباخته به‌مکاتب غربی و یا شرقی،

ضمن محکوم کردن این عمل، چنین هشدار می‌دهد:

من هشدار می‌دهم، ما با گرایش به مکتب‌های بیگانه، استقلال مکتبی خودمان را از دست می‌دهیم... با این شیوه‌ها و با این طرز تفکر، به استقلال فرهنگی نخواهیم رسید و به ناچار محکوم به فنا خواهیم بود... در حالی که ما مکتب مستقل و غیرنیازمند به غیر داریم... (همان: ۱۶۲ و ۱۶۳)

شهید مطهری، انقلاب اسلامی را نه به مثابه یک امر واقع، بلکه به عنوان یک واقعیت در «حال شدن» می‌بیند که همانند کلافی در حال بازشدن است. در این رویکرد، جمهوری اسلامی، نه عین انقلاب اسلامی، بلکه مرحله‌ای از کلیت این انقلاب است و تا دستیابی به حقیقت خود، راه‌های ناپیموده بسیاری در پیش رو دارد. بسیاری بر این باورند که آینده انقلاب اسلامی از آینده جمهوری اسلامی قابل تفکیک نیست، اما باید به درستی بر این نکته تأکید کرد که جمهوری اسلامی، کالبدی است که در آن، روح انقلاب اسلامی حلول کرده و ظرف تحقق آن در سال‌های پیش از ظهور شده است. روح انقلاب اسلامی، همانند روح مطلق در اندیشه هگل است که در طول تاریخ، سرگردان و در پی حلول در جایی از تاریخ است تا از طریق آن بتواند به طور کامل تجسم یابد و به منصفه ظهور رسد. انقلاب اسلامی نیز گرچه با تأخیر بسیاری پس از ظهور اسلام به پیروزی رسید، اما ذات و حقیقت او نه مقید به رخداد بهمن ۵۷، بلکه در کلیت تاریخ، جریان دارد و سال‌های سال است که در تاریخ پس از عصر نبوی به این سو سرگردان شده بود. (فراتی، ۱۳۸۸: ۹۸)

بنابراین، از یک سو ماهیت انقلاب اسلامی، هویت خواهانه و استقلال طلبانه بوده و از سوی دیگر نیز انقلاب اسلامی پدیده‌ای در حال شدن است و امروز نیز پس از گذشت سه دهه، تأثیرات فراوانی بر دیگر کشورهای جهان گذاشته است. لذا، شاهد موفقیت هرچه بیشتر پارادایم پیشرفت خواهیم بود.

سه. ماهیت پارادایم ترقی غرب‌گرا، تحولات اخیر در جهان اسلام و تحلیل آینده استفاده از الگوهای بیرونی برای ترقی و تبدیل شدن به جامعه غربی از شاخصه‌های اساسی این پارادایم فکری بوده و یا حداقل، بهره‌گیری از الگوهایی که تاکنون در غرب به منظور

تحول در ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی استفاده شده، به‌عنوان مبنای عمل کارگزاران آن قرار می‌گیرد.

براساس این نگره، به‌منظور دستیابی به‌رفاه و اقتصاد شکوفا، لازم است تا برخی باورهای سنتی تغییر یافته تا به‌این‌وسیله زمینه برای تحول مورد نظر فراهم شود. این پارادایم فکری با هر نوع قرائتی که مطرح شود، نتایج خاص خود را در جامعه ایران به‌دنبال داشت. مهم‌ترین دلیل ناکامی پارادایم ترقی غرب‌گرا در حاکم ساختن خود در ایران معاصر را می‌توان ناهمگونی این پارادایم فکری با مقتضیات جامعه ایران که شامل مقتضیات فرهنگی است، دانست.

توجه به‌تحولات جهان اسلام و اوج‌گیری بیداری اسلامی که در تحولات اخیر منطقه خاورمیانه دیده می‌شود، نشان از شکست پارادایم غرب‌گرایی دارد؛ چراکه کشورهای اسلامی سال‌ها در فشار برای مدرنیزاسیون غربی بودند اما بیداری اسلامی در این کشورها، شکست پروژه ترقی غرب‌گرا را در دوران معاصر، بیش از پیش تأیید می‌کند.

تحلیلی که نهایتاً از چالش میان این دو می‌توان ارائه داد، چنین است که پارادایم ترقی غرب‌گرا با هر شیوه‌ای که ظهور و بروز می‌یابد، در چالش با پارادایم پیشرفت که بر مبنای مقتضیات بومی استوار شده است، موفقیت کمتری خواهد داشت و در آینده نیز شاهد شکوفایی هرچه بیشتر پارادایم پیشرفت اسلامی - ایرانی و افول بیشتر پارادایم ترقی غرب‌گرا خواهیم بود.

نتیجه

در مقاله حاضر تلاش کردیم تا موضوع پیشرفت در ایران معاصر و ارتباط مسایل قبل از انقلاب و موضوعات سه‌دهه پس از انقلاب را در قالب چالش میان پارادایم «ترقی» و «شبه‌ترقی» غربی وابسته و الگوی «پیشرفت» اسلامی بررسی کنیم.

چالش میان این دو در عصر مشروطه، شکل بارزی به‌خود گرفت که در قالب دودیدگاه مشروطه غربی و مشروطه مشروعه ظهور و بروز پیدا کرد. پس از آن با حاکمیت پارادایم ترقی، زمینه‌های روی کار آمدن استبداد و سپس، وابستگی و چپاول فراهم گردید.

در عین حال، الگوی «پیشرفت» در عصر پهلوی نیز در عین چالش با «شبه‌ترقی»، فرآیند تکاملی خود را طی کرد تا اینکه در دههٔ چهل و پنجاه شمسی با طرح نظریه حکومت اسلامی، شکل متکامل به‌خود گرفته و بستر ساز انقلاب اسلامی شد. از این‌منظر، انقلاب اسلامی را می‌توان شکل تکامل‌یافتهٔ الگوی پیشرفت اسلامی دانست که ماهیتی هویت‌خواهانه و استقلال‌طلبانه دارد و به‌دنبال راهکارهایی است که به‌پیشرفت برمبنای مقتضیات بومی و درونی و براساس هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی ایران و نفی پارادایم «ترقی» و «شبه‌ترقی» غربی، حرکت خود را ادامه داده و آن‌را به‌چالش کشاند و با پیروزی انقلاب اسلامی، الگوی پیشرفت به‌پارادایم مهم و مسلط در عرصهٔ داخلی و در عرصهٔ بین‌المللی بدل گردید.

اگرچه انقلاب اسلامی با چنین رویکردی اتفاق افتاد، اما جریان‌های فکری ترقی در برخی مقاطع از تاریخ سه‌دههٔ انقلاب اسلامی با ترفندهای مختلف و بعضاً با قرائت‌های دینی، توانست به‌اجرای سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی با نگرش ترقی‌خواهانه غربی بپردازد، اما از آنجاکه با اصول انقلاب اسلامی فاصله داشت، زمینه‌های بروز چالشی دیگر میان دوپارادایم ترقی غربی و پیشرفت اسلامی به‌ویژه در دههٔ سوم انقلاب را پدید آورد. حاصل این چالش، روی کار آمدن دوبارهٔ پارادایم پیشرفت و نفی قرائت دیگری از ترقی غرب‌محور بوده که از آرمان‌های انقلاب اسلامی سرچشمه می‌گرفت.

تجربهٔ تاریخی در چالش میان این دو الگو نشان می‌دهد که ترقی‌خواهی، همواره با ناکامی‌های اساسی مواجه شده و نظریه‌های بومی و درونی و مبتنی بر مبانی دینی اصیل، مقبولیت بیشتری در جامعه داشته است.

در بررسی تحلیل‌های ارائه‌شده از آینده که برمبنای تجربه‌پذیری از گذشته ارائه شد، ماهیت انقلاب اسلامی و پارادایم پیشرفت و همچنین ماهیت ترقی غربی مورد بررسی قرار گرفت. همچنین با توجه به تحولات اخیر جهان اسلام، تحلیلی که نهایتاً از چالش میان این دو ارائه دادیم، این بود که هرچند در آینده ممکن است چالش میان دوپارادایم را شاهد باشیم اما با توجه به مباحثی که مطرح گردید، جریان فکری ترقی غربی در چالش با پارادایم پیشرفت که برمبنای مقتضیات بومی استوار شده است، توفیقی نخواهد داشت و در آینده نیز شاهد شکوفایی هرچه بیشتر پارادایم پیشرفت اسلامی و افول بیشتر پارادایم ترقی غربی خواهیم بود.

نتیجه اینکه جریان ترقی خواهی در ایران، اساساً جریانی شکست خورده است و اغلب خود را در قالب‌های عوام‌فریبانه عرضه می‌کند، بنابراین از چالش‌های اساسی در آینده، شناخت دقیق لایه‌های پنهان این نوع نگرش است که نیازمند بصیرت و هوشیاری است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. بروجردی، مهرزاد، ۱۳۷۸، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز، چاپ سوم.
۳. بصیرت‌منش، حمید، ۱۳۷۶، *علما و رژیم رضاشاه: نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۵*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۴. پارسا، حمید، ۱۳۸۰، *حدیث پیمانہ: پژوهشی در انقلاب اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف.
۵. پهلوی، محمدرضا، بی تا، *به سوی تمدن بزرگ*، بی جا.
۶. رفیع پور، فرامرز، ۱۳۷۵، *توسعه و تضاد*، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۷. زمانی، سیدرضا، ۱۳۸۸، «آینده انقلاب اسلامی در اندیشه شهید مطهری»، قم، *فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، سال ششم، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۸.
۸. سریع‌القلم، محمود، ۱۳۷۵، *توسعه جهان سوم و نظام بین‌الملل*، تهران، سفیر، چاپ سوم.
۹. شفیع‌فر، محمد، ۱۳۷۸، *درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف.
۱۰. علمداری، کاظم، ۱۳۸۰، *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت*، تهران، نشر توسعه.
۱۱. عیوضی، محمدرحیم، ۱۳۸۶، *جامعه‌شناسی سیاسی اپوزسیون عصر پهلوی*، تهران، نشر قومس.
۱۲. فراتی، عبدالوهاب، ۱۳۸۸، «تداوم یا استحاله انقلاب اسلامی»، قم، *فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، سال ششم، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۸.

۱۳. فوران، جان، ۱۳۷۸، *مقاومت شکننده*، تهران، انتشارات فرهنگی رسا.
۱۴. قادری، ۱۳۷۵، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران، سمت.
۱۵. کریمیان، علیرضا، ۱۳۸۱، *جنبش دانشجویی در ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۶. گل‌بیدی، حسین، ۱۳۸۰، *آیت‌الله کاشانی و نفت*، تهران، اسلامی.
۱۷. مؤمنی، فرشاد، ۱۳۷۴، *کالبدشکافی یک برنامه توسعه*، تهران، مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس.
۱۸. مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۶۱، *تاریخ معاصر ایران*، قم، دفتر نشر اسلامی.
۱۹. مصلی‌نژاد، غلامعباس، ۱۳۸۴، *آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی در ایران*، تهران، نشر قومس.
۲۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۸، *پیرامون انقلاب اسلامی*، تهران، صدرا.
۲۱. نجفی، موسی، ۱۳۸۱، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲۲. هراتی، محمدجواد، ۱۳۸۹، *توسعه و چالش هویت در ایران معاصر*، رساله دکتری، قم، دانشگاه معارف اسلامی.
۲۳. هزاوه‌ای، سیدمرتضی، ۱۳۸۵، *تأثیرپذیری سیاست‌های توسعه در ایران معاصر از الگوهای مسلط غربی*، رساله دکتری، تهران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
۲۴. هنری لطیف‌پور، یدالله، ۱۳۷۶، *فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۵. ولایتی، علی‌اکبر، ۱۳۸۵، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی*، ج ۴، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.